اتحادهای انتخاباتی ما

مروری بر رفتار ما در انتخابات جاری

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۴۲۵۷

زمانی طالبوف در دوران مشروطه در باره رفتار روشنفکران و نخبگان ایرانی گفت: عجیب است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند، ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد، سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده کند، متهم و واجب‌القتل است.

این موضوع بار دیگر خود را در انتخابات اخیر نشان داد. هر چند که اوضاع نسبت به دوران طالبوف کمی بهتر شده و کسی واجب‌القتل شمرده نمی‌شود اما متأسفانه گاهی اوقات فقدان مدارای سیاسی در میان ما غیر قابل انکار است. در این انتخابات اگر چه طیف وسیعی از عقاید وجود داشت، از کسانی که هر نوع رأی به دولت مصالحه را سازشکاری، تسلیم و خیانت و عملی غیردمکراتیک ارزیابی کردند تا منتهی‌الیه دیگر طیف نظرات، که عدم رأی به دولت مصالحه را پشتیبانی از رئیسی تلقی نمودند. اگر چه دعوا بر سر دولت «مصالحه» بود اما هیچ‌کس حاضر به مصالحه نبود. گفته می‌شود که در هلند، آب هم یک نعمت و هم مصیبت است. به خاطر مبارزه با فجایع طبیعی و جلوگیری از پیش‌روی اب، ساکنین آن کشور از قرن‌ها پیش، و احزاب سیاسی و جریان‌های سیاسی از زمان پیدایش احزاب جدید به خاطر مبارزه با یک بلای دائمی طبیعی مجبور به مصالحه گشته‌اند. البته همه می‌دانیم که مثلاً این تساهل در دوران جنگ دوم جهانی شامل حال یهودیان این کشور نگشت، اما به هر حال نوعی فرهنگ مدارا و مصالحه وجود دارد. از سوی دیگر در ایران بر هر گونه مصالحه‌ای بلافاصله مهر خیانت و سازشکاری زده می‌شود. آیا این بدبینی، ستیزش‌گرایی و عدم تسامح که در تاریخ ایران بازتولید شده است ناشی از قدمت طولانی استبداد، تمرکزگرایی، توطئه و تزویر بی‌انتها در میان زمانداران، قانون‌گریزی و تک‌روی و بی‌اعتمادی ماست؟ چیزی که ما جواب قطعی برای آن نداریم.

اما اگر به انتخابات کنونی نگاه کنیم مساله رأی دادن اخلاقی باعث ایجاد اختلافات اخیر شد. بنا به گفته جیسون برنان، فیلسوف آمریکایی که نظرات جنجال‌برانگیزی در مورد انتخابات و حق رأی دادن دارد، تئوری مردمی در مورد انتخابات را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

1. **هر شهروندی وظیفه مدنی رأی دادن را دارد. در شرایط کاملاً استثنایی شهروند می‌تواند از رأی دادن معاف شود.**
2. **این یک حقیقت‌انکار ناپذیر است که نامزدهای خوب و بد، بهتر و بدتر وجود دارند، اما مهم حسن نیت رای‌دهنده در موقع رأی دادن است. رأی دادن به هر کاندیدایی بهتر از رأی ندادن است.**

3. خرید و فروش رأی ذاتاً امر نادرستی است و هیچ‌کس نباید به آن دست زند.

اگر این جمع‌بندی برنان را بپذیریم آنگاه می‌توان گفت که برخی از کشورها تفسیر سختی از شرط اول نموده‌اند، مثلاً در استرالیا و برزیل شرکت در انتخابات امری اجباری است. در حالی که در اکثر کشورها، از جمله ایران، شرکت در انتخابات امری دلبخواهی است اما در همه انها بر اهمیت مشارکت در انتخابات تأکید می‌شود. بنابراین رأی دادن یک وظیفه شهروندی محسوب نمی‌شود بلکه حقی است که همه بزرگسالان از آن برخوردار می‌شوند.

با وجود این همه می‌دانیم که برای خیر عمومی همه باید در انتخابات شرکت کنند و دولتی را برگزینند که مصالح مردم را در نظر گیرد. در اینجا بلافاصله ما با اصل دوم سر و کار داریم زیرا مشکل اصلی نه رأی دادن بلکه به چه کسی رأی دادن است. مثلاً در انتخابات اخیر مسأله اصلی فقط رأی دادن نبود، بر خلاف آنچه که گفته می‌شود، بلکه به چه کسی باید رأی داده می‌شد. اگر افرادی در انتخابات شرکت می‌نمودند و مثلاً رأی سفید می‌دادند، و یا اینکه به آقای هاشمی طبا و یا میرسلیم رأی می‌داند، نیز محکوم بودند. زیرا با این کار خود حتی می‌توانستند مانع پیروزی روحانی شوند. مثلاً بیایید فرض کنیم که اگر در انتخابات جاری، همه آن‌هایی که در انتخابات شرکت نکردند (در حدود ۱۶ میلیون نفر شرکت نکردند) ، تصمیم می‌گرفتند که رأی خود را به آقای هاشمی طبا دهند، آنگاه ما شرایط زیر را داشتیم: آقای روحانی با تقریباً ۲۴ میلیون رأی فقط ۴۳ درصد ارا ، هاشمی ۲۸ درصد ارا و رئیسی ۲۷ درصد ارا را کسب می‌کردند. از آنجا که می‌دانیم در هیچ انتخابات واقعی مشارکت صد در صدی وجود ندارد، می‌توان آن را کمی واقعی‌تر نمود. اگر حتی نیمی از کسانی که در انتخابات شرکت نکردند رأی خود را نه به رئیسی یا روحانی بلکه به هر کاندید دیگری می‌دادند، امکان پیروزی آقای روحانی در دور اول از بین می‌رفت. به عبارتی این امکان وجود داشت که ضد رئیسی بود اما در عین حال مانع پیروزی روحانی نیز گشت!

بنابراین مسأله اصلی نه مشارکت در انتخابات، نه حتی مخالفت با رئیسی از طریق رأی دادن به فرد دیگری، بلکه دقیقاً رای دادن به روحانی بود. حال بیایید فرض دیگری کنیم مثلاً اینکه آقای هاشمی‌طبا برنامه بسیار مترقی‌تری از روحانی داشت، یا اینکه یک نماینده مستقل و ملی دیگری با برنامه شبیه چپ در انتخابات شرکت می‌کرد، در این صورت شاید هیچ دلیل منطقی برای عدم مشارکت بخش چپ تحریمیان باقی نمی‌ماند، آیا باز هم از نظر اخلاقی رأی ندادن به روحانی مجاز بود؟ تحریمیان امروز، به« وظیفه» شهروندی خود عمل کرده و در انتخابات بنا بر عقیده و میل خود و نه به اجبار، به فرد مستقلی که احتمال رئیس جمهور شدن آن وجود نداشت رأی می‌دادند، آیا از طرف کسانی که به روحانی رأی دادند، این رفتار انتخاباتی تحریمیان، قابل قبول بود؟

بنابراین، با وجود سیستم انتخاباتی ایران که امکان انتخاب بر اساس نیت پاک در دور اول و عقل در دور دوم را می‌دهد، از آنجا که این درک که انتخابات بایستی در دور اول و با پیروزی چشمگیر روحانی تمام می شد، در بخشی از چپ ریشه گرفته بود، حتی اصل دوم در بالا هم به این جا می‌رسد که فقط حسن نیت در رأی دادن کافی نیست بلکه باید به کاندیدای «اصلحی» که دیگری و نه رأی دهنده اصلح بودن آن را تعیین می کند، رأی

داد. حتی اگر فرض کنیم که ما به شرایط نسبتاً آزادتر دوره اول ریاست جمهوری در سال‌های اول انقلاب بازگردیم، نامزدهای مستقل و رادیکالی خود را نامزد ریاست جمهوری نمایند، شورای نگهبان همه انان را تائید نماید، و آن‌ها با با اصلاح‌طلبان و اصولگرایان رقابت کنند باز هم مسأله بالا به قوت خود باقی می‌ماند. آیا ما باید به یک نامزد مستقل که امکان ضعیفی برای انتخاب شدن دارد رای‌دهیم، یا اینکه مستقیماً از نماینده میانه‌رو اصلاح‌طلبان حمایت کنیم ؟ از نظر نویسنده این سطور ما وارد اتحادهای انتخاباتی شده‌ایم، اتحادهایی که به طور غیررسمی وجود دارند بدون آنکه گاهی بخواهیم به ان‌ها اعتراف کنیم. آیا می‌توانیم این اتحادها و بلوک‌های سیاسی را معین کنیم؟

بلوک‌ها

اگر به تاریخ انتخابات ایران نگاهی بیفکنیم به راحتی می‌توان این بلوک‌ها را مشخص کرد. در مورد ارای خاکستری، اصلاح‌طلب و اصولگرا افراد زیادی نوشته‌اند و من فقط از زاویه کمی متفاوت‌تر یافته‌های آن‌ها را نقل می کنم.

در همه دنیا، در کشورهایی که انتخابات نه اجباری بلکه امری اختیاری است، میزان شرکت‌کنندگان در بهترین حالت کمی بین ۸۰ تا ۹۰ درصد است. اگر به میزان مشارکت در سوئد نگاه کنیم ، این کشور بالاترین میزان مشارکت را در سال ۱۹۷۳ با حدود ۹۱ درصد دارد. در آخرین انتخابات مجلس این کشور، میزان مشارکت در حدود ۸۶ درصد بود. بنابراین حتی در صورت برگزاری ازادترین انتخابات در ایران نیز ما شاهد بخش قابل توجهی از شهروندان خواهیم بود که در انتخابات شرکت نخواهند کرد. بیائید سقف و کف انتخابات ریاست جمهوری در ایران را حدس بزنیم.

بالاترین درصد مشارکت در انتخابات مربوط به انتخابات جنجالی دهم با ۸۵ درصد مشارکت است ، انتخاباتی که به خاطر تقلب انتخاباتی منازعات زیادی را در بر داشت. هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در حدود ۸۰ درصد مشارکت کننده داشته است. بالاترین انتخابات در جمهوری اسلامی، رفراندوم جمهوری اسلامی است که بنا به روایات جمهوری اسلامی ۹۸ درصد مشارکت داشته اما به نظر نویسنده و بسیاری دیگر این رقم طرفداران جمهوری اسلامی، رأی بلی، در آن رفراندوم بود و نه میزان مشارکت. بنا بر برخی از منابع میزان مشارکت ۸۶ درصد بود که به نظر منتطقی می‌اید. باید به یاد داشته باشیم که عده کثیری از شرکت در رفراندوم خودداری کردند. بنا بر آمار رسمی، بالاترین میزان مشارکت در انتخابات در ایران، رفراندوم انقلاب سفید در دوران شاه بود که در آن ۹۱ درصد شرکت نمودند. بنابراین می‌توان گفت در ازادترین انتخابات، در حدود ۱۰ درصد از مردم در بهترین شرایط از حضور در انتخابات خودداری خواهند نمود. طبعا، در رفراندوم جمهوری اسلامی در ابتدای انقلاب، به خاطر شرایط انقلابی میزان این گروه بسیار کمتر بود، اما در حالت طبیعی می‌توان این گروه را در حدود ۱۰ درصد واجدین شرایط تخمین زد.

گروه دوم، که بلافاصله در ابتدای انقلاب حضور خود را اعلام نمود، تحریمی‌ها هستند. اگر انتخابات هفتم (دور اول خاتمی) و دهم (انتخابات ۸۸) را در نظر بگیریم، میزان مشارکت در اولی ۸۰ و دومی ۸۵ درصد بود.

اگر از انتخابات ۸۸ به خاطر تقلباتی که میزان آن نامشخص است، صرف‌نظر کنیم، تحریمی‌ها در بهترین حالت ۱۰ درصد واجدین شرایط هستند.

در نهایت، بیایید انتخابات اول تا ششم ریاست جمهوری در ایران را در نظر بگیریم، میزان مشارکت به ترتیب ۶۸ ، ۶۴ ، ۷۴ ، ۵۴، ۵۵، و ۵۱ درصد بوده است، اگر انتخابات سوم را که پس از ترور رجایی و باهنر صورت گرفت و باعث مشارکت زیادی گشت، را نادیده بگیریم، آنگاه مجموع طرفداران پروپا قرص جمهوری اسلامی اعم از اصلاح‌طلب، اصول‌گرا و مصالحه‌گر به حدود ۵۱ درصد می‌رسد. از این میزان اگر ارا هاشمی را در انتخابات ششم ملاک قرار دهیم، کف ارا اصلاح‌طلبان و شرکا به حدود ۳۰ درصد و اصول‌گرایان به حدود ۲۰ درصد خواهد رسید. به عبارتی ما می‌توانیم با اغماض بسیار زیاد، این بلوک‌ها را تخمین بزنیم:

1. اصول‌گرایان ۲۰ درصد
2. طیف اصلاح‌طلبان-کارگزان ۳۰ درصد
3. تحریمی‌ها ۱۰ درصد
4. ارا سیال ، مستقل یا خاکستری ۳۰ درصد
5. خانه‌نشینان ۱۰ درصد

در صورت لزوم می‌توانیم میزان طرفداران اصلاح‌طلبان و کارگزان را در انتخابات ششم تعیین کنیم، میزان رأی کارگزاران حدود ۱۲ (با احتساب ارا رفسنجانی) و اصلاح‌طلبان ۱۸ درصد است.

همان‌طور که گفته شد این ارقام فقط بر اساس نتایج انتخابات در ایران و به ویژه انتخابات ریاست جمهوری و به شکل بسیار تقریبی تخمین زده شده است و به هیچ وجه نتیجه نظرخواهی در مورد احزاب یا گرایشات سیاسی آن‌ها نیست.

اما از آنجا که گروه خانه‌نشینان دارای هیچ نماینده سیاسی نیست بلکه در اکثر موارد نیازی به انداختن رأی خود در صندوق‌ها احساس نمی‌کند، و یا امکان رأی دادن ندارد، و ....، واز طرف دیگر دارای هیچ نماینده سیاسی نیست، می‌توان آن گروه را خارج از صحن انتخابات در نظر گرفت چرا که به میدان کشیدن آن‌ها مستلزم شرایط واقعاً استثنایی و یا اجباری کردن مشارکت در انتخابات است. به عبارتی دیگر، می‌توان آن‌ها را گروهی بدون تأثیر سیاسی ارزیابی کرد.

بلوک اصلاح‌طلبان و اصولگرایان، تنها گروه‌هایی هستند که بعد از جنگ توانسته‌اند به قدرت برسند و امکان کسب آن را به لحاظ قانونی دارند. برخی از افراد معروف این دو جناح تغییر موضع داده‌اند اما بعد از تثبیت جمهوری اسلامی این دو جناح سیاسی حضور سنگینی در صحنه سیاسی کشور داشته‌اند. اگر به نتایج انتخابات نگاه کنیم، کارگزاران-اعتدالیون چهار دوره، اصلاح‌طلبان دو دوره و اصولگرایان دو دوره سکان قوه مجریه را در دست داشته‌اند (دارند). اما دو گروه دیگر، گروه مستقل و تحریمی امکان داشتن نماینده یا نمایندگان خاصی را نداشته‌اند.

از آنجا که تحریمی‌ها گروه‌های سیاسی هستند که امکان کسب قدرت را ندارند و در انتخابات شرکت نمی‌کنند، معمولاً در معادلات قدرت نیز قرار نمی‌گیرند، اما ان‌ها بر خلاف خانه نشینان خواهان کسب‌قدرت هستند. گروه

خاکستری طیف وسیعی از رای‌دهندگان را در بر می‌گیرد که بایستی نام آن‌ها را مستقل نهاد، آن‌ها یا نماینده سیاسی ندارند و یا اینکه نمایندگان آن‌ها حق گرفتن قدرت را ندارند. ارا مستقل بین سه بلوک موجود دیگر یعنی اصلاح‌طلبان، اصولگرایان و تحریمی‌ها تقسیم می‌شوند. اگر به انتخاب دور اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نگاه کنیم، او توانست ۳۷ درصد از ارا را در دور دوم انتخابات ۱۳۸۴ در رقابت با رفسنجانی بدست اورد، یعنی در حدود ۱۷ درصد از ارا مستقل/خاکستری را کسب کند. در انتخابات جاری، رئیسی توانست ۸ درصد از ارا خاکستری را کسب نماید. خاتمی در انتخابات هشتاد ، البته همراه با شمخانی که ۳ درصد ارا اصلاح‌طلبان را داشت، توانست در حدود ۲۴ درصد این ارا را به سوی خود جلب نماید. آقای روحانی در دو انتخاب اخیر به ترتیب ۷ و ۱۲ درصد ارا مستقل را توانست کسب کند.

در انتخابات اخیر با افزایش اختلافات، اصلاح‌طلبان و اصولگرایان کاملاً به شکل جناحی عمل کرده و اتحادهای انتخاباتی شکل کاملاً مشخصی به خود گرفتند. در نتیجه می‌توان گفت، اگر چه در انتخابات مجلس و شوراهای اسلامی ما دارای سه جناح مستقل، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا (در همه اشکال متفاوت آن‌ها) هستیم، اما در انتخابات ریاست جمهوری دو بلوک قدرت اصلاح‌طلب-اعتدال‌گرا و اصولگرا همراه با یک بلوک تحریمی وجود دارد. که در خارج از حیطه کسب قدرت قرار می‌گیرد. گروه تحریمی دارای رهبری و برنامه مشخصی نیست، بلکه گروه‌های سیاسی بسیار متفاوتی را در بر می‌گیرد. گروه خانه‌نشین اساساً در پی کسب قدرت نیست و خارج از سه بلوک قدرت‌طلب دیگر قرار دارد. طبعا گروه مستقل طیفی از گروه‌ها، احزاب ، منفردین سیاسی و نیز گروه‌های اجتماعی هستند که ارا خود را بین این سه بلوک، در حال حاضر، پخش می‌کنند.

جایگاه چپ در اتحادهای انتخاباتی

استراتژی اصولگرایان و اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری به میدان کشاندن اراء خاکستری به نفع خودشان می‌باشد. حتی نباید یک لحظه نیز از نظر دور داشت که آن‌ها در پی کسب قدرت به هر قیمتی هستند. اگر امکان تقلبات بزرگ انتخاباتی را پس از ۸۸ به کنار گذاریم، هیچکدام از دو جناح تنها با تکیه بر ارا خود امکان کسب ریاست جمهوری را ندارند. بدون برنامه حساب شده، شخصیت‌های شناخته‌شده، فیلم‌های تبلیغاتی، شعارهای مناسب، استفاده از کلمات و عبارات «حساب شده» در مناظرات، و افشای همدیگر امکان جلب اراء خاکستری در حد نیاز وجود ندارد. هر گروه بنا بر محاسبات خود در مورد نقاط ضعف و قوت گروه رقیب، سعی به استفاده از همه کارت‌های مجاز، و گاه غیر مجاز، برای جلب اراء سیال به سوی خود را دارد. اگر مثلاً به سخنان آقای حسین دهباشی در مورد فیلم تبلیغاتی روحانی در سال ۱۳۹۲ گوش کنیم، البته با در نظر گرفتن اینکه او اکنون منتقد روحانی است، می‌توانیم ببینیم که در ایران، مانند آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر، تبلیغات، بکار گرفتن اصطلاحات و شعارهای مناسب چه اهمیت بسزایی در روند انتخابات یافته است. از طرف دیگر اگر برنامه کروبی در انتخابات نهم و سیر تحول آن در انتخابات دور دهم را در نظر بگیریم، به خوبی درمی‌یابیم که چگونه او سعی نمود در آخرین برنامه خود، مخاطبین بیشتری بیابد. با توجه بر

تکیه برنامه کروبی بر مسائل اقتصادی و موفقیت نسبی ان، رفسنجانی و احمدی‌نژاد نیز مجبور به تبعیت از آن برنامه شدند و در دور دوم انتخابات نهم، بر مسائل اقتصادی تکیه بیشتری نمودند. برنامه کروبی در انتخابات دهم شکل رادیکال‌تری به خود گرفت. این نشان می‌دهد که در روند سخت رقابت انتخاباتی ممکن است دوستان دیروز به رقبای امروز بدل شوند و احزاب، رهبران، و گروه‌ها در جهت‌های مختلفی رادیکالیزه شوند. کروبی یک نمونه بارز آن است.

آنچه که مسلم است در ایران ارزش‌های غربی و مادی به طور هر چه گسترده‌تری در جامعه، به ویژه در میان جوانان گسترش بیشتری یافته است. در ایران به جز شکاف اقتصادی، شکافی فرهنگی و ارزشی در جامعه وجود دارد. اقشار پایین‌تر جامعه با توجه به برنامه‌های اقتصادی اصولگرایان و نیز تمایلات فرهنگی خود شاید تمایل بیشتری به اصولگرایان داشته باشند و به عکس، اقشار متوسط میانه و رو به بالا و طبقات بالای جامعه به خاطر امکان کسب ازادی‌های بیشتر فردی، سیاسی و اجتماعی جلب اصلاح‌طلبان شوند. اما در همه این اقشار و طبقات مسائل اقتصادی، جایگاه بسیار مهمی را در همه انتخابات اخیر اشغال می‌کنند.

آنچه که مسلم است اینکه هیچکدام از این دو بلوک حاضر به تقسیم قدرت با گروه سومی نیستند. آن‌ها به خاطر مقابله با نیروی مخالف خود مجبور به اتحادهای انتخاباتی اجباری شده‌اند. به همین جهت مثلاً اصلاح‌طلبان با نامزد اعتدالی در دو دوره وارد صحنه شدند و اصولگرایان بر سر رئیسی به توافق رسیدند. شوراهای انتخاباتی اصولگرایان و اصلاح‌طلبان به طور کاملاً بسته و به شکلی غیر دموکراتیک به معرفی کاندیداهای اصلی و پوششی پرداختند. بنابراین از هیچکدام از این دو گروه نمی‌بایست انتظار تغییری در شیوه انتخاباتی کشور داشت، به جز آنکه همه مایلند به قوانین موجود احترام گذارند و شیوه بازی را بهم نزنند. خط قرمز همه کشیدن مردم به خیابان و تکرار ماجرای ۱۳۸۸ است.

نکته مهم دیگری که در این انتخابات به اثبات رسید، کم شدن اهمیت شخصیت‌های سیاسی و سازش بر سر نامزدهای انتخاباتی اصلی این دو بلوک است. بر خلاف گفته آقای حجاریان، که در ایران مردم رأی خود را نه به احزاب بلکه به افراد می‌دهند، می‌توان گفت که شخصیت ناشناخته‌ای چون رئیسی توانست رأی قابل توجهی جلب کند، که خود نشانه رأی مردم به بلوک‌های سیاسی و برنامه انهاست . این موضوع در مورد احمدی‌نژاد ، روحانی و حتی خاتمی نیز صدق می‌کند. اما، ناشناخته بودن یک نامزد به معنی ناشناخته بودن در میان رهبری هر کدام از جناح‌ها نیست. هر نامزد انتخاباتی برای پیروزی خود نیاز به حمایت وسیع جناحش دارد. البته همه این‌ها به معنی آن نیست که اشخاص نقشی ندارند. این امر به ویژه در جلب ارا خاکستری اهمیت زیادی دارد اما امروز آن‌قدر تعیین‌کننده نیست. در این انتخابات بزرگترین کمک به روحانی از سوی اصولگرایان با انتخاب فردی نامناسبی چون رئیسی صورت گرفت که باعث تقویت جبهه اصلاح‌گرایان گشت. ابتدا احمدی‌نژاد توسط شورای نگهبان و به دستور رهبر حذف شد، سپس قالیباف که می‌توانست ارا بیشتری را به سوی خود جلب کند، به خاطر توافقی که از قبل وجود داشت، از صحنه کنار رفت.

آنچه که در مورد قطبی شدن انتخابات، دادن برخی از قول‌ها و گذر از برخی خطوط قرمز می‌توان گفت این است که تاکنون این تغییرات بر پایه وضع ارا خاکستری بوده است. اگر یک طرف خود را در موقعیت نامناسبی

ببیند، آنگاه مجبور به دادن قول‌های جدیدی می‌گردد. بخشی از ارا سیال مربوط به جناح چپ و یا دموکراتیک است، و این ارا را فقط در سبد اصلاح‌طلبان گذاشته می‌شوند، از این رو اصلاح‌طلبان مجبور هستند که تا حدی در جریان انتخابات «رادیکال‌تر» شوند. آن‌ها مطمئن هستند که این ارا به حساب رقیب ریخته نخواهد شد، اما این را به خوبی می‌دانند که ممکن است انها نیز این ارا را کسب نکنند. از این رو، نیروهای چپ و دموکراتیک می‌توانند بدون آنکه اتحاد رسمی انتخاباتی با اصلاح‌طلبان داشته باشند، بدون ان‌که بتوانند به طور رسمی سهمی در قدرت داشته باشند از این موقعیت خود برای رادیکال کردن انتخابات استفاده کنند.

ما حتی اگر امروز نیز امکان داشتن نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری را می‌داشتیم، نمی‌توانستیم در چنین انتخاباتی پیروز شویم و احتمالاً مجبور به مذاکره با اصلاح‌طلبان می‌شدیم. در بسیاری از کشورهای اروپایی، احزاب کوچکتر سعی می‌کنند به خاطر نقش ویژه‌ای که در انتخابات می‌یابند، از این موقعیت برای پیش بردن برخی از مواد برنامه‌ای خود استفاده کنند. موقعیت نیروهای چپ و دموکراتیک در شرایط ایران بسیار ضعیف‌تر است، زیرا این نیروها رسما وجود ندارند، میزان طرفداران ان‌ها در داخل کشور (و حتی خارج) نامعلوم است، طرفداران آن‌ها در خارج از کشور فقط می‌توانند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمایند، آن‌ها به صورت پراکنده فعالیت می‌کنند، برنامه مشخص و قابل بحثی برای دوره‌های کوتاه مثلاً ریاست جمهوری ندارند،...

آنچه مشخص است اینکه این نیروها وجود دارند و می‌توانند تاثیرگذار باشند. تنها اسلحه این نیروها مشارکت و یا عدم مشارکت در انتخابات است. طبعا، سلاح تهدید به درد هیچ اتحاد پایداری نمی‌خورد، از سوی دیگر برنامه‌های این دو بسیار دور از همدیگر قرار دارند و به جز اتحادهای موقت در شرایط فعلی نمی‌توان دل به چیز دیگری بست. بنابراین مهمترین نکته توافق این نیروها بر سر چند نکته مهم قابل اجرا و حداقلی در جمهوری اسلامی است وبس.

اما از آنجا که نیروهای چپ و دموکراتیک در مجلس و دیگر نهادهای مهم جمهوری اسلامی حضور ندارند و جنبش‌های مدنی بزرگی در پشت سر انان قرار نگرفته‌اند، می‌توان از آن‌ها به طور ابزاری در انتخابات استفاده کرد. قول‌هایی داد، حرف‌هایی زد و آن‌ها را عملی ننمود. این خطر کاملاً وجود دارد، اما تنها راه مقابله با ان، افشاگری و انتظار برای انتخابات بعدی است.

آیا این امر چپ را به یک نیروی کمکی انتخاباتی بدون هدف تبدیل نمی‌کند؟ از آنجا که این نیروها ، برنامه و راه‌حل‌ها را بر اساس استراتژی‌های خودشان بدون وابستگی به دیگری تعیین می‌کنند، می‌توان از این موضوع دفاع کرد. این به معنی حمایت از اصلاح‌طلبان نه تحت هر شرایطی، بلکه شرایط مشخصی می‌باشد. داشتن برنامه می‌تواند قسمتی، و نه همه، مشکلات امروز ما را حل کند.

باید توجه داشت که یکی از دلایل پایدار شدن گروه تحریمی‌ها نه به خاطر خواسته خود انان بلکه رفتار رژیم جمهوری اسلامی است. حذف بخش عمده نیروهای سیاسی، اعم از مذهبی و غیرمذهبی علت اصلی استمرار تحریم از سمت بسیاری از نیروهای سیاسی است. گاهی دیده می‌شود که بار این پدیده ناپسندیده بر عهده اپوزیسیون گذاشته می‌شود. یا با تکرارامار مشارکت چهل میلیونی یا هفتاد درصدی مردم در انتخابات اخیر آن‌ها را سرزنش نمود . مشارکت در انتخابات فقط به دلیل آنکه چهل میلیون نفر در ان حضور می‌یابند هیچ

دلیل مناسبی نیست. زیرا در مقابل می‌توان گفت درصد بسیار بیشتری در رفراندوم جمهوری اسلامی شرکت نمودند، خیل کثیری گوش به فرمان خمینی شدند،... مشکل این جاست که بخشی از اپوزیسیون نمی‌تواند تحریم را با مشارکت ترکیب نماید. نه تحریم و نه مشارکت در انتخابات اگر منجر به نتایج مشخص مفیدی نشود، دارای ارزش خاصی نمی‌باشند.

مشکل جدید چپ در انتخابات جاری این است که دو بخش ان، تحریم و مشارکت در انتخابات را مضر تشخیص می‌دهند. یکی آن را سازشکاری و دیگری حماقت تلقی می‌کند. از آنجا که این دو گروه در عمل وارد اتحادهای انتخاباتی مختلفی شده‌اند یکی دیگری را متهم به عملی نابخشودنی می‌نماید. این اتحادهای سیاسی چون هر جای دیگری با خود دل‌چرکی از دیگری را به همراه می‌اورد. این پدیده نه مختص ایران است و نه ایرانیان. در ایالات متحده پس از شکست ال گور در انتخابات سال ۲۰۰۰ در فلوریدا، جایی که بوش با اختلاف ۵۳۷ رأی بر ال گور پیروز شد، گناه همه چیز بر عهده رالف نادر گذاشته شد و می‌شود. در حالی که اولن نادر نماینده سبزها بود، دومن او بخشی از جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها، و نه فقط دموکرات‌ها، را به سوی خود جلب نمود ، سومن دادگاه عالی مانع بازشماری ارا شد، چهارمن هیچ‌کس نمی‌توانست بلایای آینده را پیش‌بینی کند. اما ، امروز لیبرال‌هایی که سخن از« رقابت آزاد» از گهواره تا گور می‌کنند -البته به جز وقتی که در رقابتی ببازند- همچنان رالف نادر را مسئول شکست ال‌گور معرفی می‌کنند. رقابت در انتخابات دمکراتیک یعنی جلب رأی و گرفتن رأی از همدیگر.

آن‌هایی که بدون برنامه و مطالبه به اصلاح‌طلبان رأی می‌دهند باید بدانند که تا زمانی که اصلاح‌طلبان مطمئن باشند رأی بخشی از چپ را بدون هیچ مطالبه‌ای و بدون اما و اگر دریافت خواهند کرد، حتی در حرف نیز رادیکال‌تر از آنی که درواقع هستند، نخواهند شد. این نیز فقط مختص اصلاح‌طلبان ایرانی نیست. در سوئد حزب سوسیال‌دمکرات تا زمانی که مطمئن بود اراء حزب کمونیست را در مجلس آن کشور دارد، بدون توجه به نظریات حزب کمونیست (حزب چپ کنونی) قوانین ناخوشایند و راست‌گرایانه خود را به اجرا می‌گذاشت، تا جایی که وزیر دارایی سوسیال‌دمکرات‌ها خواهان لغو موقت حق اعتصاب کارگران شد، فقط در این موقع بود که حزب کمونیست مجبور شد پشت سوسیال‌دمکرات‌ها را خالی کند تا دولت سقوط نماید. در شرایطی که همه درها به روی چپگرایان بسته شده است، تنها راه استفاده از حربه عدم مشارکت در انتخابات در صورت لزوم است.

نکته‌ای که باید در نظر داشت، همان‌طور که از طرف دیگر دوستان نیز تذکر داده شده، تفاوت زیادی بین خواسته‌های کسانی که در این انتخابات شرکت کردند و آن‌هایی که شرکت ننمودند، برای آینده نزدیک ایران وجود ندارد. از طرف دیگر بدون یک لشکر متغیر تحریم‌کننده و رای‌دهنده چپ و مستقل، اصلاح‌طلبان حتی شعارها و نحوه گفتار خود را در انتخابات نیز عوض نمی‌کردند. اگر کسی از نیروهای چپ نیز هیچگاه در انتخابات شرکت نمی‌نمود، باز هم این امکان وجود داشت که اصلاح‌طلبان دلسرد از بردن انتخابات با سرعت هر چه بیشتری به سمت اصولگرایان حرکت کنند و مواضع راست‌تری اختیار نمایند. برای عده زیادی فاصله تحریم و مشارکت در شرایط کنونی بسیار کم است، هیچ نیازی نیست که یکی را به سازشکاری و دیگری را به

بی‌عملی متهم نمود بلکه باید در مورد نحوه اجرای تاکتیک‌های مختلف بحث نمود.
آنچه مسلم است، در حال حاضر ما با این سه بلوک و اتحاد انتخاباتی، هر کدام با ترکیبات متفاوتی، روبرو هستیم. و دیگر آنکه اگر چه در انتخابات هر رایی شمرده می‌شود، اما این رأی افراد به شکل تک تک نیست که در برنامه دولت آینده تأثیر می‌گذارد، بلکه رأی گروه‌ها و نیروهای سیاسی متشکل چه در خارج و چه در داخل است که بیشترین اهمیت را دارد.